

خضر و جاودانگی در ادبیات

طاهره قهرمانی فرد

مقدمه

با حسرت تمام خلقتِ آدم را نظاره کرد. دلش از قُربِ رقیب آزرده شد. سجدهٔ ملایک را دید و سجده نکرد. باید می‌رفت ولی محال بود که بدون آدم از بهشت برود.

برگشت و برای دیدن او جاودانگی را طلب کرد. شاید اگر این آرزو در دلِ آدم نبود، آن «ممنوعه» را نمی‌چید و خاک‌نشین نمی‌شد. آرزویی که آدم را از بهشت به زمین آورد تا آخرین لحظه او را رها نکرد و این آرزو میراثی شد که هر نسل به نسل دیگر سپرد. صندوقچه‌ای که کلیدی نداشت و آدمی هنوز هم برای آن قِصه می‌پردازد و کلید می‌سازد: کلیدهایی همچون آب حیات، گیاه زندگی، معجون جاودانگی.

هیچ قومی نیست که قصه‌ای برای جاودانه زیستن و داستانی از قهرمان(های) جاودانه خویش نداشته باشد. گیلگمش، کهن‌ترین جویندهٔ جاودانگی (فانی و دیگران، ۱۳۷۸، ص ۳۶) و اسفندیار روین‌تن و آشیل نمونه‌هایی از این قهرمانان‌اند. جای پای اسطوره‌های جاودانه یا آرزومندِ جاودانگی را، که گاه پیروزند و گاه مقهور، در فرهنگ و ادب هر ملتی می‌توان یافت. سوشیانت در آیین زردشت از منجیان جاودانه است. در ادبیات فارسی نامی از او در میان نیست؛ ولی گیو، گودرز، پشوتن، گرشاسب و کیخسرو چهره‌هایی آشناوند که متون مقدس ایران باستان آنان را جاودانه می‌داند (باحقی، ۱۳۷۵، ص ۲۶۰؛ ذیل «سوشیانت») — جاودانانی که قدم به عرصهٔ ادبیات هم نهاده و قصه‌هایی از شاهنامه را به خود اختصاص داده‌اند. در این میان، کیخسرو از همه مشهورتر است که حتی او را پیامبر هم دانسته‌اند (کسیایی‌نژاد، ۱۳۷۷، ص ۱۱۲). اما هیچ یک از آنان به حدّ غائی نماد — جاودانگی — نرسیده است.

با ورود دین مبین علم و فرهنگ پرور اسلام به ایران چهار جاودانهٔ دیگر به گنجینهٔ ادب فارسی افزوده شد. در تفسیر روح‌البیان

(حقی بروسوی، ۱۳۳۱ ق، ج ۵، ص ۲۶۸) چنین آمده است:

چهار نفر از پیامبران تا روز قیامت زنده‌اند: خضر (ع) و الیاس در زمین‌اند که خضر (ع) در دریا و الیاس در خشکی است... و دو نفر دیگر، حضرت ادریس و عیسی (ع)، در آسمان‌اند.

داستانهای پیامبران به ریشه‌هایی مضمون‌ساز در ادب فارسی مبدل شد و جوانه زد و برگ‌وبار آورد. چهره‌هایی تازه زمینهٔ مضمون‌سازی و الهام شاعران را پدید آوردند. شعر فارسی در اواخر قرن چهارم و پنجم هجری تا حدّی نمایانگر این واقعیت است. اشارهٔ شاعران به داستان انبیا در آغاز به برجسته‌ترین و مشهورترین اعمال و حوادث زندگی و بارزترین و خارق‌العاده‌ترین صفات و خصوصیات شخصی و قدرتهای معجزه‌آفرین پیامبران محدود بود (همانجا). اما، پس از قرن ششم، با رواج تصوّف و رونق گرفتن بازارِ رمز و تأویل، اشاره به داستان پیامبران شکل تازه‌ای به خود گرفت. دربارهٔ جلوه‌های پیامبران در شعر فارسی، به‌ویژه در اشعار مولانا و خاقانی، محققان آثاری پدید آورده‌اند (مثلاً نک. اردلان جوان، ۱۳۶۷؛ پورخالقی چترودی، ۱۳۷۱؛ پورنامداریان، ۱۳۶۹). آنچه در این مقاله بدان می‌پردازیم جلوهٔ خضر در ادب فارسی تا قرن هشتم هجری و بررسی اندیشه‌هایی است که ریشه در داستانهای خضر دارند. با نگاهی دقیق می‌توان به این نظر رسید که، در میان شخصیت‌های دینی، خضر در ادبیات فارسی جایگاه ویژه‌ای یافته است. این چهرهٔ دینی به‌ویژه از قهرمانان بزرگ ادبیات عرفانی محسوب می‌شود.

معرفی خضر

خضر لقب پیامبری است جاوید که نام اصلی او را تالیا ذکر کرده و او را از نوادگان نوح دانسته‌اند (قرآن کریم، ترجمهٔ خرماهی، ۱۳۷۴، ص ۳۰۱). واژهٔ خضر به معنای «رنگ سبز» است. از امام صادق علیه‌السلام در وجه لقب او چنین روایت شده است: «... إِنَّهُ كَانَ لَا يَجْلِسُ عَلَى حَسْبِيَّةٍ يَابِسَةٍ وَلَا أَرْضٍ بِيضَاءٍ إِلَّا وَ أَرْهَرَتْ حَضْرَاءُ وَإِنَّمَا سُمِّيَ خَضْرًا لِذَلِكَ (بحارالانوار مجلسی، ۱۳۷۷، ج ۱۲، ص ۲۸۶، روایت ۳): «او بر چوب خشک یا زمین بی‌حاصلی نمی‌گذاشت، مگر اینکه به آنجا سرسبزی بخشد و به همین دلیل او را خضر می‌نامیدند...».

خضر در دو داستان است که در میان مسلمانان شهرت پیدا کرد: یکی داستان سفرش با ذوالقرنین و رسیدن به آب حیات و

دیگری داستان سفرش با موسی که خضر ارشادش را به عهده گرفت. ذوالقرنین و حضرت موسی علیه السلام پیش از ظهور اسلام هم شخصیهائی شناخته شده بودند؛ اما در هیچ یک از منابع تاریخی و دینی قبل از اسلام نامی از خضر نیست (خزائلی، ۱۳۵۰، ص ۲۳۰؛ بینا، ۱۳۷۰، ص ۲۲۳). فقط در ضمن آیاتی (۸۲-۶۰) از سوره کهف (در آیه ۶۵)، به عبارت ... عِبَادًا مِّنْ عِبَادِنَا... از کسی یاد شده که موسی علیه السلام پی او می گشت و مفسران آن را اشاره به خضر دانسته اند.

در میان پیامبرانی که به ادبیات فارسی راه یافته اند، فقط خضر است که در قرآن کویم نامش به صراحت نیامده و همین باعث شده است که عده ای حتی به وجود او شک کنند و پیر سبزپوش ادبیات را عنصری افسانه ای بیش ندانند. از جمله اینان یکی عبدالرزاق کاشانی است (اصطلاحات الصوفیه، ۱۳۸۱، ذیل واژه «خضر») که می گوید: *أما كَوْنُ الْخَضِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَخْصًا إِنْسَانِيًّا... او روحانیاً بتمثل بصورته لِمَنْ يُرِشِدُهُ غَيْرَ مُحَقِّقٍ عِنْدِي: «اما اینکه خضر شخصی انسانی... یا روحانی باشد که برای مریدان خود متمثل گردد بر من ثابت نشده است.»* یکی دیگر شیخ صدرالدین اسحق قونوی است که خضر را موجودی در عالم مثال معرفی می کند (آلوسی بغدادی، بی تا، ج ۱۵، ص ۳۲۴).

اما شیخ علاءالدوله سمنانی، در چهل مجلس، پس از ذکر آرای دیگر بزرگان، به بیان نظر خود در اثبات وجود خضر می پردازد و می گوید (ص ۱۷۶):

دیگر، جمله حکما وجود خواجه الیاس و خواجه خضر را منکرند و محال می دانند و بعضی از اهل اسلام، که نیز کوتاه نظرند، گویند کی هستند اما از انسان نیستند. خلقی دیگر، از برای آنکه آنچه از خواص ایشان می گویند بنی آدم را ممکن نیست و مرا معلوم شده است که غلط می گویند، ایشان موجودند و از بنی آدم اند و همچو ما. و خدای می داند که، همچنانکه من یقین می دانم که هستم، خواجه الیاس و خواجه خضر و قطب و ابدال و طبقه ایشان موجودند و آدمی اند...

ابن عربی، پدر عرفان نظری، نیز، در فتوحات مکیه (ج ۱۱، ص ۲۹۶) تصریح می کند که خضر وجود خارجی دارد: و ابقی الله فی الارض الیاس و عیسی و الخضر و هما قائمان بالذین الحنیفی الذی جاء به محمد (ص) فَهَوْلَا ادریس الیاس عیسی ثلاثة من الرسل، المجمع علیهم انهم رُسلٌ و آتالخضر و هُوَ الرَّابِعُ فَهُوَ مِنَ الْمَخْتَلَفِ فِيهِ عِنْدَ غَيْرِنَا لَا عِنْدَنَا فَهَوْلَا باقون بأجسامهم فی الدار

الدنیا: «و خداوند الیاس، عیسی، و خضر علیهم السلام را در زمین زنده نگاه داشته است که عیسی و خضر علیهما السلام به دین یکتاپرستی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم آورده قیام می کنند. ادریس، الیاس، و عیسی علیهم السلام، سه تن از فرستادگان خداوند که در رسالت آنها اختلافی نیست. اما گروهی در مسئله رسالت خضر - که ما در آن تردیدی نداریم - اختلاف نظر دارند. پس این چهار تن در این دنیا با جسم مادّی خود زنده اند.»

بدین سان، در نظر ابن عربی، نه تنها حیات خضر علیه السلام به تحقیق ثابت است بلکه رسالتش نیز. اما در اثبات نبوت خضر سخن بسیار است و در این مقام مجال شرح آن نیست. مراد ما بیان جلوه های گونه گون خضر در ادبیات فارسی است - خضری که شاعران او را با آب حیات می شناسند، سبزجامه ای که سیرش همه در سبزه زار است.

اندیشه های ریشه برگرفته از داستان خضر

ریشه یکی از اندیشه ها (اندیشه جاودانه زیستن) اندیشه جاودانه زیستن در ادبیات فارسی خضر است که زمینه را برای مضمون سازی شاعران عارف و دیگر شاعران مساعد کرد. بیشترین نمود جاودانگی در ادبیات فارسی به خضر اختصاص یافته است به گونه ای که دیگر جاودانان فراموش می شوند. عمر جاوید خضر را به آب حیاتی نسبت می دهند که در سفر با ذوالقرنین نوشید. این اندیشه را ادیبان از مفسران گرفته اند. اما مفسر معاصر، علامه طباطبائی (المیزان، ج ۱۳، ص ۵۷۴ و ۵۹۸)، می نویسد:

در قرآن هیچ خبری از قضیه آب حیات نیست و جز گفته بعضی مفسران و قصه سرایان از اهل تاریخ مأخذی اصیل و قرآنی ندارد که بتوان بدان استناد جست. وجدان حسّی هم آن را تأیید نمی کند. لذا آب حیات افسانه ای بیش نیست. ولی اینکه خضر پیامبری باشد که خدا به او طول عمر داده و هنوز هم زنده باشد قابل قبول است و هیچ دلیل عقلی و نقلی برخلافش نیست... و در علت جاودانگی او روایت داریم که حضرت آدم برای طول عمر او دعا کرده است.

اندیشه آب حیات فکر نوشیدن آب حیات در فرهنگ بسیاری از ملتها حضور دارد: از جمله، در اساطیر ودایی هند، امرته (amirta) به معنای آب حیات و نوشابه جاودانگی است و گاه با سومئه [= هوم] مخلوط و به

خدایان تقدیم می‌شود (شوالیه و گریبان، ترجمه سودابه فضایی، ۱۳۷۸، ص ۳۴۷).

در غرب، آب حیات را چشمه جوانی (در انگلیسی: fountain of youth؛ در زبان فرانسه: la fontaine de la jeunesse؛ در آلمانی: Jungbrunnen) نامند. اندیشه وجود چشمه جوانی، به‌ویژه در قرون وسطی، در سراسر اروپا رواج گسترده داشت (فانی و دیگران، همانجا).

در میان متون دینی سامی، شاید نخستین کتابی که در آن به صراحت از آب حیات یاد شده عهد جدید (انجیل) باشد. در مکاشفه یوحنا، باب ۱:۲۲، گفته شده است:

نهری از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود مانند بلور و از تخت خدا و به ره جاری شد و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کناره نهر، درخت حیات را که دوازده میوه می‌آورد یعنی هر ماه میوه خود را می‌دهد و برگ‌های آن درخت برای شفای امت‌ها می‌باشد.

و در مکاشفه یوحنا، باب ۶:۲۱:

و نیز من به هر که تشنه باشد از چشمه آب حیات مفت خواهم داد.

مفهوم سخن این است که این نهر روی زمین جاری نیست بلکه نهری است نزد خدا. در اساطیر اقوام گوناگون، آب شالوده تمام جهان، جوهر گیاهان، اکسیر ابدیت، مایه عمر دراز، نیروی آفریننده و اصل همه درمانهاست (مسکوب، ۲۵۳۶، ص ۲۵).

آب حیات یا آب زندگانی و آب جوانی و آب حیوان و آب خضر در زبان فارسی و عین‌الحیوة و نهر‌الحیوة در عربی چشمه‌ای است مفروض در ظلمات که هر کس از آن بنوشد یا سرو تن در آن بشوید جوانی از سر گیرد و عمری بس دراز یابد.

اندیشه
تقدیر و
آب حیات

حکیم طوس اولین شاعر پارسی‌گوست که شرح داستان سفر خضر و اسکندر به ظلمات را به نظم کشیده و از چگونگی یافتن آب حیات سخن رانده است. فردوسی از این داستان برای

اثبات چیرگی تقدیر بر انسان بهره برده است. آنچه در این داستان مطرح می‌شود اندیشه تقدیرگرایانه فردوسی است: خضر آب حیات را ناخواسته می‌یابد و اسکندر که در پی یافتن آن رفته است محروم می‌ماند (سزّامی، ۱۳۷۸، ص ۸۹۸). در شاهنامه (چاپ مسکو، ج

۷، ص ۸۱، ب ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲)، نهایت سفر خضر در ظلمات و رسیدن او به آب حیات چنین وصف شده است:

پیمبر سوي آب حیوان کشید
سر زندگانی به کیوان کشید
بر آن آب روشن سر و تن بشت
نگهدار جز پاک یزدان نجست

پیش از فردوسی هم شاعرانی به جاودانگی خضر اشاره کرده‌اند و از سیر و سفرهای او سخن گفته‌اند. منجیک ترمذی (وفات: ۳۷۰ یا ۳۸۰ ق) فقط یک بیت دارد که در آن نامی از خضر رفته است (اداره چی گیلانی، ۱۳۷۰، ص ۲۰۸) و دشمن ممدوح را محکوم به مرگ می‌شمارد، حتی اگر مانند خضر از آب حیات نوشیده باشد:

ارچه به مثل مُنازعت خضر است
اندر نهدش اجل به لب پستان

نام خضر در دیوان فرّخی سه بار آمده است:

— در مدح سلطان محمود غزنوی:

سال و مه اندر سفری خضروار
خوابگه و جای تو مهد صباست
(ب ۳۷۴)

— در ذکر فتوحات او در گنگ:

هزار بار ز دریا گذشته باشد خضر
ز آب گنگ همانا گذشته نیست دو بار
(ب ۱۱۸۶)

— و در مدح خواجه مفیدی:

نام تو چو خضرست به هر جای رسیده
آرجو که چنان باشی تو نیز بقادار
(ب ۳۳۲۲)

فرّخی، در این ابیات، از عمر جاوید خضر و از سیر و سفر و شهرت او سخن می‌گوید و شاید مضمون بی‌تی که در مدح فتوحات است اشاره‌ای باشد به این عقیده که خضر گماشته و حافظ دریاهاست. دقیقی طوسی نیز یک بار در دیوان خویش (ص ۱۰۷) به خضر اشاره و لب معشوق را به آب حیات تشبیه کرده است:

چشم تو که فتنه در جهان خیزد ازو
لعل تو که آب خضر می‌ریزد ازو

کردند تن مرا چنان خوار که باد
می آید و گرد و خاک می بیزد ازو

این مضمون بعدها در شعر عارفانه بارها تکرار و پرورده شده است.

رد پای خضر را در اشعار عنصری، قطران و منوچهری هم می توان دید. تعبیر زیبای منوچهری در تشبیه اشک عاشق به آب حیوان در بند زیر مندرج است:

عاشق از دور به معشوق خود اندر نگرید

بخروشید و خروشش همه گوشی بشنید

آتشی داشت به دل دست زد و دل بدرید

تا به دیده بُتِ او آتشی پنهانش بدید

آب حیوان ز دو چشمش بدوید و بچکید

تا بسوست از دل و از دیده معشوق گیاه

(دیوان، ص ۱۹۰، ب ۲۵۶۱-۲۵۵۹)

در دیوان اشعار مسعود سعد، علاوه بر این معانی (آب حیات و جاودانگی) از سفرهای خضر و اسکندر هم یاد شده است، از جمله در ابیات زیر:

دریغ آنکه ندیده تمام روی تو من

نهاد باید رویم همی به راو سفر

ز بهر آب حیات از پی رضای خدا

زمین بیبیمایم همچو خضر و اسکندر

(ج ۱، ص ۳۲۶)

در شعر شاعران از قرن چهارم تا قرن ششم، موارد تلمیح ابتدا جاودانگی خضر و آب حیات است سپس سفرهای او و سفرش با اسکندر به ظلمات. اما هیچ اشاره صریحی به داستان سفر او و موسی نیست. فقط انوری از مجمع البحرین، که از عناصر داستان خضر و موسی است، در شعر خود یاد کرده است. علاوه بر این، الیاس را در کنار خضر می بینیم و، به جای اسکندر، ذوالقرنین را شاهدیم؛ هرچند شخصیت اسکندر و ذوالقرنین در ادبیات فارسی چنان به هم آمیخته است که گاهی ذوالقرنین را اسکندر خوانده و گاه اسکندر ذوالقرنین نامیده اند. انوری هم، در دیوان خود، خضر را گاه با اسکندر و گاه با ذوالقرنین آورده است:

در و دست تو مقصدِ آمال

دل و طبع تو مجمع البحرین

حال بسنده و حوالت من

گشت آب حیات و ذوالقرنین

ای چو الیاس و خضر بر سر کار

عزم تزویج کن مگو «من این»

(ص ۳۸)

و:

ملک او را هست رایت چون سکندر خضر را

تیغ او را هست کلکت چون مَلِکَشَه را نظام

(ص ۳۲۰)

خاقانی از علوم گوناگونی همچون حدیث و تفسیر در شعر بهره گرفته و داستان پیامبران را به صورتی تازه تر در سروده های خود وارد کرده است. وی خضر را عاشقانه می ستاید و توصیف می کند و گاه از دیدار خود با خضر هم سخن می گوید (مثنوی تحفة العرّاقین، ۲۵۳۷، ص ۳۰ - دیدار خاقانی با خضر). پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، هیچ پیامبری در دیوان خاقانی جایگاه خضر را ندارد و درباره هیچ پیامبری به این اندازه سخن رانده نشده است. این شاعر به خضر از زاویه های گوناگون نگرسته و به توصیف او پرداخته و، با استفاده از آنچه درباره او روایت شده، تصاویر بدیعی در شعر خود آفریده است. جزئیات داستان خضر در دیوان خاقانی - رهبری خضر، همراهی او با موسی، زنده شدن ماهی، علم خضر، گنج زیر دیوار، خضر محرم الیاس - وارد شده است، مثلاً:

خضر و دیوار گنج کردن و بس

دست موسی به گِل نیلاید

(ص ۸۶۴)

در حریم کعبه جان محرمان الیاس وار

علم خضر و چشمه ماهی بریان دیده اند

(ص ۸۹)

زبان در آن دهن پاک گفشی که مگر

میان چشمه خضرست ماهی گویا

(ص ۹)

عشق نظامی به خضر مریدانه است و از اول مخزن الاسرار تا پایان اقبالنامه که فصلی را در آن به او اختصاص می دهد حضور خضر - پیر سبزپوش نظامی - را می توان دید. از باب مثال، در مخزن الاسرار، در نعت پیامبر، چنین می سراید:

خضر عنان زین سفرِ خشک تافت

دامنِ خود ترشده چشمه یافت

(ص ۱۳، ب ۱۸)

به نانهاده دست نرسد و نهاده هر کجا هست برسد.

شنیده‌ای که سکندر برفت تا ظلمات

به چند محنت و خورد آن که خورد آب حیات

(ص ۱۸۳)

در هفت پیکر، آنجا که ماهان از دستِ دیوان می‌گریزد، خضر به

نجات او می‌شتابد و او را از درد می‌رهاند:

چون که ماهان سلام خضر شنید

تشنه بود آب زندگانی دید

(ص ۷۶۱، ب ۴۲۵)

در باب اول بوستان نیز، ضمن حکایت پادشاه غور با روستائی،

تلمیحی به داستان خضر و موسی آمده است:

چو خضرِ پیمبر که کشتی شکست

وزو دستِ جبّارِ ظالم برست

(ب ۸۵۴)

خضر و اطاعت از پیر در ادبیات عرفانی

تجلی خضر را در مدیحه و اشعار عاشقانه با نمادهائی از جاودانگی اجمالاً مرور کردیم. اکنون خاطر نشان می‌سازیم که رنگارنگ‌ترین جلوه داستان خضر را باید در اشعار مذهبی و ادبیات عرفانی سراغ گرفت. از نخستین جلوه‌های تصوّف و عرفان در ادبیات فارسی حضور خضر را در کنار مشایخ صوفیه شاهدیم — خضر سجاده به دوش و خرقه بر تن که چون فرشته‌ای سبزپوش در بیابانها به نجات سالک می‌آید و گاه در میان امواج دریائی متلاطم و طوفانی بر او ظاهر می‌گردد و کشتی او را به ساحل می‌کشاند و به ابراهیم ادهم اسم اعظم می‌آموزد و مصاحب ابوسعید ابوالخیر می‌شود و ابن عربی خرقه خود را بدو منسوب می‌کند. خضری که در درس مولوی حاضر می‌شود و در صف آخر می‌نشیند. خضر فقط در بخشی از کتب صوفیه جای ندارد، بلکه داستانهایش موضوعی برای تأویلات عارفانه است.

داستان خضر و موسی علیه‌السلام در ادبیات عرفانی جایگاه خاصی دارد. مشایخ صوفیه وقتی به بیان اهمیت پیر و مراد می‌پردازند اشاره‌ای هم به این داستان می‌کنند؛ چه، خضر مظهر انسان کامل است. خضر، در مقام کسی که هدایت موسی را بر عهده گرفت و مقام ولایت پیدا کرد، در بین عرفا این اندیشه را پدید می‌آورد که مقام ولی برتر از مقام نبی است؛ از جمله ابن عربی و شاگردانش استدلال خود را برای برتری مقام ولی از داستان خضر و موسی الهام گرفته‌اند. در مناقب العارفين افلاکی (ج ۲، ص ۱۴۵) آمده است:

اولیاء سّرالله‌اند، دلیل آنکه، موسی (ع) رسول حق بود اما طالب خضر بود. کسی که از حق آید چون طالب ولی باشد؟ پس در ولی سرّی هست که انبیاء طالب آند.

از اینجا کم‌کم چهره دیگری از خضر در ادبیات نمایان می‌شود و آن مرتبه نجات‌بخشی اوست که بیشترین نمود را در ادبیات عرفانی می‌یابد. پس از فردوسی، یگانه شاعری که داستان سفر خضر و اسکندر را با شرح و تفصیل سروده نظامی است. نظامی سرودن اسکندرنامه را، بی‌آنکه کسی از وی خواسته باشد، آغاز کرده و دلداري خضر برای شروع کاژ او را دلگرم‌تر ساخته است (کامل‌نژاد، ۱۳۶۹، ص ۵۶). خود او در این باره چنین سروده است:

مرا خضر تعلیم‌گر بود دوش

به رازی که نامه پذیرای گوش

...

چو دلداري خضر آمد به گوش

دماغ مرا تازه گردید هوش

پذیرا سخن بود شد جایگیر

سخن کز دل آید بود دلپذیر

چو در من گرفت آن نصیحت‌گری

زبان برگشادم به دُرّ دَرّی

(ص ۹۳۱، ۹۳۲، ب ۳ و ۳۶-۳۸)

اما در گزیده غزلیات سعدی (۱۳۷۲، ص ۲۲)، هرچند شیخ درباره خضر سخن تازه‌ای نمی‌گوید و تصویر جدیدی ارائه نمی‌دهد، از مضمون آب حیات بیشتر بهره گرفته است، چنانکه در این بیت:

لبهای تو خضر اگر بدیدی

گفتی لب چشمه حیات است

(ب ۳)

نمونه این گونه اشعار در غزلیات سعدی فراوان است، اما در گلستان جز در یکی دو مورد اشاره‌ای به خضر نشده که یک مورد آن شاهی است برای اعتقاد سعدی به تقدیر:

در مصباح‌الهدایه و مفاتیح‌الکفایه عزالدین محمود کاشانی (ص ۲۲۰) نیز خاطر نشان شده است:

اساسی قسمت عمده‌ای از استدلالات عرفا و صوفیه در انتخاب طریق سلوک و تعلیم و تربیت و آداب مخصوص ایشان در پیر و پیروی، یا شیخی و مریدی مبتنی بر همین داستان است.

داستان خضر تمثیلی است برای اطاعت از پیر و اعتراض نکردن بر وی. چنانکه سهروردی (عوارف‌المعارف، ص ۴۱، ۴۲، ۱۶۴) می‌گوید:

اگر شیخ اشارت کند به چیزی که مرید آن را فهم نتواند کرد، اعتراض نکند و قصه خضر و موسی نصب‌العین دارد که اعتراض و انکار موسی سبب حرمان او گشت از صحبت وی.

در میان شاعران عارف، مولانا بیش از همه از عناصر این داستان برای بیان نکات مهم عرفانی بهره برده است و در مثنوی معنوی و غزلیات شمس بیشترین و متنوع‌ترین جلوه‌های خضر را می‌توان یافت (پورنامداریان، همان؛ پورخالقی چترودی، همان). مولانا بارها، به هنگام بیان ضرورت اطاعت از پیر، به داستان خضر و موسی اشاره می‌کند و در همه جا خضر مظهر پیر آگاه و موسی مظهر سالک وارسته‌ای است که باید بی چون و چرا تسلیم اراده او شود تا گرفتار درد و دوری و فراق نگردد (پورخالقی چترودی، همان، ص ۳۴۷):

از کلیم حق بیاموز ای کریم

بین چه می‌گوید ز مشتاقی کلیم

با چنین جاده و چنین پیغمبری

طالب خضرم ز خودبینی بری

(مثنوی، دفتر سوم، ب ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷)

به گفته سلطان ولد (ص ۲۲)، دیدار شمس و مولانا همانند ملاقات خضر و موسی بود و شمس خضر مولانا بود:

غرضم از کلیم مولانا است

آن که او بی‌نظیر و بی‌همتاست

خضرش بود شمس تبریزی

آن که با او اگر درآمیزی

هیچ کس را به یک جوی نخری

پرده‌های ظلام را بدری

آن که از مخفیان نهان بود او

خسرو جمله واصلان بود او

حافظ نیز خضر را پیری معرفی می‌کند که سالک بی او به جایی نخواهد رسید. اما این پیر پیری آرمانی است (خرمشاهی، ۱۳۷۴، ص ۱۶۵). خضر، در دیوان حافظ، فرخ‌بی و مبارک‌قدم و پی‌خجسته است و این ترکیبات بی ارتباط با سبزقدمی او نیست:

تو دستگیر شوای خضر پی‌خجسته که من

پیاده می‌روم و هم‌رهان سوارانند

(چاپ قاسم غنی و علامه قزوینی، ص ۱۵۱)

قطع این مرحله بی‌همرهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

(همان، ص ۳۸۱)

صفات و خصوصیات خضر در ادبیات فارسی

خضر در ادبیات فارسی با صفات و خصوصیات زیر معرفی شده است:

— خضر نماد جاودانگی است و جاودانگی مهم‌ترین وصفی است که از خضر بیان شده است.

— آنچه باعث شد خضر جاودانه شود تقدیر است. در همه ادوار شعر فارسی، خضر تمثیلی از چیرگی تقدیر بر انسان است.

— خضر سبزپوش است:

خضر مرغانم از آنم سبزپوش

بوک دانم کردن آب خضرنوش

(عطار، منطق‌الطیر، ص ۷۱، ب ۸۰۱)

جهان پر از خضر سبزپوش دانی چیست

که جوش کرد ز آب و درخت آب حیات

(مولوی، گزیده غزلیات شمس تبریزی، ص ۱۵۶، ب ۷)

گاه — بیشتر در آثار قبل از قرن ششم (شمسیا، ۱۳۷۱، ص ۲۴۸) — او را سپیدجامه هم معرفی کرده‌اند؛ از جمله، در دیدار ابوسعید ابوالخیر با خضر (میهنی، ۱۳۵۴، ص ۹):

و بیشتر مردمان میهنه او را بدیدندی با پیری سفیدجامه.

— به هر جا قدم نهد سرسبزی از خود به جا گذارد:

چو بادی خضر بر صحرا گذشته

خضر بگذشته صحرا سبز گشته

(عطار، الهی‌نامه، ص ۷۳۶، ب ۷)

— خضر در آثار ادبی و عرفانی جایگاه پیامبری دارد و، در متون

عرفانی، بعد از نام خضر، عبارت دعائی «علیه‌السلام» برای تکریم و احترام آمده است. در اشعار شاعران نیز وصف پیامبری دارد:

پیمبر سوی آب حیوان کشید

سر زندگانی به کیوان کشید

(شاهنامه، ج ۷، ص ۸۱)

چنان داد فرمان در آن راو نو

که خضر پیمبر بود پیشرو

(نظامی، شرفنامه، ص ۹)

— خضر اسطوره‌ای از انسان آرمانی است.

— خضر صاحب علم لدنی است. «علمی که از مدرسه حاصل نشود و در خانقاه نه و به علم نه و از کتاب نه و از واسطه مخلوقان نه» (مولوی، مقالات شمس تبریزی، ص ۱۶۰).

چون بسوزد پرده دریابد تمام

قصه‌های خضر و علم من لدن

(دیوان کلیات شمس، ج ۴، ص ۲۳۵، ب ۲۱۲۴۰)

از این رو، خضر مظهر اسم باطن خداوند است (قونوی، ۱۳۷۱،

ص ۹۸):

حضرت خضر (ع) که مظهر اسم الباطن است و صورت وجه

قلبی که بعد از حق تعالی بدون واسطه بود.

— خضر همان طبع تام و معشوق و رمزی از نفس عاقله انسانی است

(پورنامداریان، ۱۳۷۵، ص ۵۸). پیری که سنائی در سیرالعباد

الی‌المعاد از او سخن گفته و مشخصات خضر را برای او آورده

همان نفس عاقله انسانی یا عقل اول است (به نقل از پورنامداریان،

۱۳۷۰، ص ۲۷).

— خضر پنهان از دیده‌هاست و بر هر که بخواهد ظاهر می‌شود: بر

سالکان لایق در راه مانده:

همی پوشیده‌ای با ماست ظاهر

چو گفتی خضر خضر آنجاست حاضر

(نظامی، خسرو و شیرین، ص ۴۲۵)

خضر پنهان گذرد بر ره و من

خضر دوران شوم ان‌شاءالله

(خاقانی، دیوان، ص ۲۷۹، ب ۳)

— خضر پیر سالکان وارسته و تمثیلی برای اطاعت محض از پیر و مراد

است.

— بسیاری از مشایخ صوفیه داستانی از ملاقات خود با خضر دارند؛ از

جمله ابراهیم ادهم، ابوسعید ابوالخیر، محمد بن علی ترمذی،

روزبهان بقلی، مولانا جلال‌الدین بلخی، ابن عربی (برای این دیدارها

نک. ابراهیم ادهم، در اقبال حسنی رازی، ۱۳۶۴، ص ۱۳۵؛

ابوسعید ابوالخیر در اسرارالتوحید...، ص ۲۸؛ محمد بن علی

ترمذی در هجویری، ۱۳۸۱، ص ۱۷۸؛ روزبهان بقلی در

طبقات الصوفیه، ص ۱۳۲؛ مولانا در مناقب العارفین افلاکی، ص

۳۳۳؛ ابن عربی در نص‌التصوص، ص ۱۱۸-۱۱۵). از دیدار

شاعرانی چون خاقانی، نظامی و سعدی با خضر نیز یاد شده است

(حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۵۶۴، به نقل از باستانی پاریزی، ۱۳۷۹،

ص ۲۵):

سعدی نیز در بلاد شام چندگاهی سقانی فرمود تا به صحبت

خضر مشرف شده از زلالِ افضالش سیراب گشت.

علاوه بر اینها، عوام نیز از دیدار خود با خضر سخن گفته‌اند و

وجود قدمگاهها و زیارتگاههایی که در جای جای ایران به نام

خضر یا «خضر زنده» مشهور است (پاپلی بزدی، ۱۳۶۷) نمودار

اعتقاد و ارادت آنان به حضرت خضر است. حتی چنین به نظر

می‌رسد که دیدار با خضر اساساً یک فکر ایرانی باشد (یاحقی، ذیل

واژه خضر).

خضر دامن سبز خویش را بر ادبیات ما چنان گسترده که دیوان

شاعر و دفتر عارفی نماند مگر آنکه رشحه‌ای از آب حیات خضر

به آن رسیده باشد. در حکمت عمر طولانی وی گفته‌اند: خضر

زندگی را بهانه کرد تا برسد به روزی که مونس برای آخرین گل

تنهای محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم (امام عصر عجل‌الله تعالی

فرجه شریف) باشد که مال‌الغریب سوی الغریب انیس.

آب حیات خضر شد در غم تو فسانه‌ای

کاش برای دیدنت داشت دلم بهانه‌ای

(نگارنده)

منابع

آلوسی بغدادی، محمد بن عبدالله، روح‌المعانی، انتشارات دار

احیاء‌الثرات العربی، بیروت، بی‌تا.

آملی، سیدحیدر، نص‌التصوص در شرح فصوص‌الحکم،

تصحیح محمدرضا جوزی، روزنه، تهران، ۱۳۷۵.

ابن عربی، محمد بن علی، فتوحات مکیه، تحقیق و تقدیم د.

- عثمان یحیی، تصدیق و مراجعه د. ابراهیم مرکور، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ج ۱۱، قاهره، ۱۹۸۵.
- اداره چپی گیلانی، احمد، شاعران هم عصر رودکی، مؤسسه پیشگام، تهران، ۱۳۷۰.
- اردلان جوان، سیدعلی، تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی، مذهبی در اشعار خاقانی، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۷.
- افلاکی العارفی، شمس الدین محمد، مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازجی، دنیای کتاب، ج ۳، ج ۱ و ۲، تهران، ۱۳۷۵.
- اقبال حسنی رازی، مرتضی بن داعی، تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، به تصحیح عباس اقبال، اساطیر، ج ۲، تهران، ۱۳۶۴.
- انصاری، عبدالله، طبقات الصوفیه، تصحیح و تعلیق عبدالحی حبیبی قندهاری، به کوشش حسین آهی، نشر فروغی، تهران، ۱۳۶۲.
- انوری ابیوردی، اوحدالدین، دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرّس رضوی، علمی و فرهنگی، ج ۴، تهران، ۱۳۷۲.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم، پیر سبزشان، علم، تهران، ۱۳۷۹.
- بینا، محسن، موسی از دیدگاه قرآن، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۰.
- پاپلی یزدی، محمدحسین، فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۷.
- پورخاقتی چترودی، مه دخت، فرهنگ قصه‌های پیامبران، تجلی شاعرانه اشارات داستانی در مثنوی، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۱.
- پورنامداریان، تقی، داستان پیامبران در کلیات شمس، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۲، تهران، ۱۳۶۹.
- _____، دیدار با سیمرغ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۲، تهران، ۱۳۷۵.
- _____، رمز داستانهای رمزی در ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ویرایش دوم، تهران، ۱۳۷۰.
- حافظ، شمس الدین محمد، دیوان، چاپ قاسم غنی و علامه قزوینی، ساحل، تهران، ۱۳۷۱.
- حقی بروسوی، اسماعیل، روح البیان، مطبعة عثمانیه، ج ۵، قاهره، ۱۳۳۱ ق.
- خاقانی، افضل الدین بدیل بن علی، مثنوی تحفة العارفین، تصحیح یحیی قریب، امیرکبیر، ج ۲، تهران، ۲۵۳۷.
- _____، دیوان، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، نگاه، تهران، ۱۳۷۵.
- خرمشاهی، بهاء الدین، حافظ، ج ۲، قیام، تهران، ۱۳۷۴.
- خزائلی، محمد، اعلام القرآن، ج ۲، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۰.
- دقیقی طوسی، ابومنصور محمد بن احمد، دیوان، تصحیح محمد جواد شریعت، اساطیر، تهران، ۱۳۶۸.
- سرامی، قدمعلی، از رنگ گل تا رنج خار، علمی و فرهنگی، ج ۳، تهران، ۱۳۷۸.
- سعدی شیرازی، مصلح الدین، بوستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی، ج ۴، تهران، ۱۳۷۲.
- _____، گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی، ج ۳، تهران، ۱۳۷۳.
- سلطان ولد، بهاء الدین، ولدنامه، تصحیح جلال همایی، به اهتمام ماهدخت بانو همایی، هما، تهران، ۱۳۶۷.
- سمنانی، علاء الدوله، چهل مجلس، تحریر امیراقبال سیستانی، به اهتمام عبدالرفیع حقیقت، نشر اساطیر، تهران، ۱۳۷۹.
- سهروردی، شهاب الدین، عوارف المعارف، ترجمه ابومنصور بن عبدالمؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲، تهران، ۱۳۷۴.
- شمس تبریزی، محمد بن علی بن ملک راد، مقالات شمس تبریزی، تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۲، تهران، ۱۳۷۷.
- شمیسا، سیروس، فرهنگ تلمیحات، فردوسی، ج ۳، تهران، ۱۳۷۱.
- شوالیه، ژان و آلن گبران، فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایی، جیحون، تهران، ۱۳۷۸.
- طباطبائی، محمدحسین، تفسیرالمیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، فرهنگی رجاء و امیرکبیر، ج ۱۳، ج ۴، تهران، ۱۳۷۰.
- عطار، فریدالدین محمد، الهی نامه، هلموت ریتز، توس، ج ۲، تهران، ۱۳۶۸.
- _____، منطق الطیر با مقدمه و حاشیه محمد روشن، نگاه، تهران، ۱۳۷۴.
- عنصری، ابوالقاسم حسن بن احمد، دیوان، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، سنائی، ج ۲، تهران، ۱۳۶۳.
- فانی، کامران، بهاء الدین خرمشاهی، و سعید محبی، دایرةالمعارف تشیع، نشر سعید محبی، تهران، ۱۳۷۸.
- فرّخی سیستانی، علی بن جولوغ، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، گلشن، تهران، ۱۳۶۳.

منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمد بن قوس، دیوان، به کوششی
محمد دبیرسیاقتی، زواره، تهران، ۱۳۷۰.
مولوی، جلال‌الدین محمد، گزیده غزلیات شمس تبریزی،
محمد رضا قلی زواره، باقرالعلوم، تهران، ۱۳۷۰.
_____، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، ققنوس، تهران،
۱۳۷۶.

_____، دیوان کلیات شمس، تصحیح و حواشی بدیع الزمان
فروزانفر، سپهر، چ ۳، تهران، ۱۳۶۳.
میهنی، محمد بن منور، اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ
ابی سعید، به اهتمام ذبیح‌الله صفا، امیرکبیر، چ ۳، تهران، ۱۳۵۴.
نسفی، عزیز بن محمد، الانسان الکامل، پیشگفتار هانری کربن،
تصحیح ماریژان موله، ترجمه مقدمه از ضیاء‌الدین دهشیری،
طهوری، چ ۴، تهران، ۱۳۷۹.
_____، بیان‌التنزیل، سیدعلی اصغر میرباقری فرد، طهوری،
تهران، ۱۳۷۹.

نظامی، الیاس بن یوسف، کلیات خمسۀ نظامی، تصحیح وحید
دستگردی، نگین، چ ۳، تهران، ۱۳۷۸.
هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، تصحیح
ژوکوفسکی، مقدمه قاسم انصاری، طهوری، چ ۸، تهران، ۱۳۸۱.
یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در
ادبیات فارسی، سروش، چ ۲، تهران، ۱۳۷۵.
یثربی، سیدیحیی، سیر تکاملی و اصول مسائل عرفان و
تصوف، دانشگاه تبریز، تبریز، ۱۳۸۲.

فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، بر اساس چاپ مسکو، به
کوشش سعید حمیدیان، قطره، چ ۴، تهران، ۱۳۷۶.
قرآن کریم، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، جامی، تهران، ۱۳۷۴.
_____، ترجمه و توضیحات و واژه‌نامه‌ی قرآن کریم، جامی،
تهران، ۱۳۷۴.
قونوی، صدرالدین، فکوک یا کلید اسرار فصوص‌الحکم،
تصحیح و ترجمه محمد خواجه‌جوی، مولی، تهران، ۱۳۷۱.
کاشانی، عبدالرزاق، اصطلاحات‌الصوفیه، تصحیح و تعلیق از
مجید هادی‌زاده، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۸۱.
کاشانی، عزالدین محمود، مصباح‌الهدایه و مفاتیح‌الکفایه،
تصحیح جلال‌الدین همائی، هما، چ ۵، تهران، ۱۳۷۶.
کامل‌نژاد، احمد، تحلیل آثار نظامی گنجوی و مآخذ اسلامی و
باستانی اسکندرنامه، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۹.
کتاب مقدس (شامل کتب عهد عتیق و عهد جدید)، ترجمه قدیم،
انتشارات ایلام، تهران، ۱۹۹۶.
کیایی‌نژاد، زین‌الدین، جلوه‌هایی از عرفان در ایران باستان، نشر
عطایی، تهران، ۱۳۷۷.
گزیده غزلیات سعدی، مقدمه و شرح از حسن انوری، شرکت
چاپ انتشارات علمی، چ ۳، تهران، ۱۳۷۲.
مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، دارالکتب‌الاسلامیه، چ ۱۳،
تهران، ۱۳۷۷.
مسعود سعد سلمان، دیوان اشعار، به تصحیح دکتر مهدی
نوریان، چ ۱ و ۲، نشر کمال، تهران، ۱۳۶۴.
مسکوب، شاهرخ، مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار، فرانکلین،
چ ۵، تهران، ۲۵۳۶.

مرکز نشر دانشگاهی منتشر کرده است:

IRANISTIK

Deutschsprachige Zeitschrift für iranistische Studien

4. Jahrgang, Heft 1, Frühling und Sommer 2005

Christenverfolgung und Römerkrieg – Zu Ursachen, Ausmaß und Zielrichtung
der Christenverfolgung unter Šāpūr II. / KARIN MOSIG-WALBURG

Überlegungen zum Kanon in der persischen Dichtung / ROXANE HAAG-HIGUCHI

Die frauenfeindlichen Verse im Šāh-nāma / ABOLFAZL KHATIBI

Die Sāsāniden im 3. Jh.n.Chr. in der neuen Cambridge Ancient History (Vol.XII) /

ERICH KETTENHOFEN